

اهمیت و جایگاه عشق بین همسران در سبک زندگی اسلامی

محبوبه موسایی پور *

حسین هوشنگی **

چکیده

در جهان معاصر، بر پایه آموزه‌های ادیان، سلايق، آداب، رسوم و فرهنگ‌های مختلف، سبک‌ها و شیوه‌های گوناگونی برای زندگی همسران در جوامع وجود دارد. دین اسلام به‌عنوان دین پیشرو و کامل‌ترین دین، سبک ویژه‌ای برای همسران در همه حوزة‌ها از جمله حوزة عاطفی دارد. ضرورت دارد با تبیین این سبک، زمینه آشنایی جوانان، خانواده‌ها و جامعه اسلامی با آن فراهم گردد تا آنان به ارزش‌های اصیل دین خود نزدیک شده و آن را در زندگی خود عینیت بخشند.

* - دانشجوی دکترای معارف اسلامی - گرایش اخلاق و عرفان - هیات علمی دانشگاه پیام نور.

m. mousaeipour@yahoo.com

** - دانشیار دانشگاه امام صادق (ع).



مقاله حاضر بر همین اساس با روش توصیفی تحلیلی به تبیین اهمیت و جایگاه عشق به عنوان یک فضیلت اخلاقی - اسلامی در حوزه عاطفی سبک زندگی همسران پرداخته است.

آنچه آموزه‌های قرآن و دیگر متون اسلامی - اخلاقی بر آن تأکید دارند، عشق و محبت براساس ویژگی‌های شخصیتی، معنوی و روحانی همسر است که نه تنها داشته‌های ظاهری و جسمانی را نفی نمی‌کند، بلکه آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده، دلنشین‌تر و جذاب‌تر می‌نماید و می‌تواند در مسیر کمال، انسان را به سوی عشق الهی رهنمون سازد.

واژه‌های کلیدی

عشق، همسران، زندگی، متون اسلامی.

طرح مسئله

انسان ذاتاً تشنه دوستی و محبت است و یکی از نیازهای روانی او تعلق و دوستی است. محبت، انگیزه بسیاری از تلاش‌ها و زحمات‌های طاقت‌فرسای زندگی است. انسان همان‌طور که از محبت خویش به دیگران لذت می‌برد، پیوسته در تلاش است تا محبت دیگران را به خود جلب کند. انسان می‌خواهد او را دوست داشته باشند و اگر احساس کند هیچ کس به او علاقه ندارد، جهان با همه وسعتش برای او تنگ و تاریک خواهد شد.

برخی از روان‌شناسان مانند آبراهام مازلو و کوینینگ، نیاز به محبت و تعلق‌پذیری را از نیازهای اساسی و روان‌شناختی تلقی کرده‌اند و اعتقاد دارند که ارضای این نیازها در آرامش روانی و سلامت روانی افراد تأثیر اساسی دارد (Koenig, 1998; pp.283-294)؛ لذا افراد در طول زندگی سعی می‌کنند تا به این نیاز به طرق مختلف پاسخ دهند. آنان با انتخاب دوست، بودن در کنار پدر و مادر یا مصاحبت با افراد و همکاران، در صدد پاسخ‌گویی به این نیازند.

تأمین نشدن این نیاز سبب پیدایش تشویش و اضطراب شده و کمبود و فقدان آن، تأثیراتی سوء در روح افراد ایجاد می‌کند و روابط آن‌ها را با دیگران تحت تأثیر قرار می‌دهد.

یکی دیگر از راه‌های تأمین نیاز به محبت، ازدواج و همسرگزینی است. طبیعت بی‌قرار و طبع سرکش دو انسان بالغ، در سایه ازدواج آرام می‌گیرد. آنچه این پیوند مقدس را هم‌چنان برقرار و استوار نگه می‌دارد، تعاملات صحیحی است که هریک از همسران در حوزه‌های مختلف شناختی، رفتاری و عاطفی با یکدیگر دارند. در این میان، حوزه عاطفی که در برگیرنده محبت و عشق‌ورزی میان همسران است، در دین مبین اسلام جایگاه و تعریف ویژه‌ای دارد که باید مورد توجه و بازنگری قرار گیرد تا همسران مسلمان با آشنایی و التزام به آن، ضمن پاسخ‌گویی به این نیاز، زمینه لازم را برای رضایت از زندگی مشترک خود فراهم ساخته و در راستای تحکیم و پایداری آن گام بردارند.

محبت به عنوان یک نیاز روانی، نقشی اساسی و مؤثر در رفتار انسان ایفا می‌کند و عشق به عنوان یک هنر، به دانش و کوشش نیاز دارد و لازم است تا ماهیت، کیفیت و جایگاه آن به عنوان یک فضیلت اخلاقی، در زندگی همسران از منظر اسلام به خصوص تعالیم اخلاقی قرآن، کنکاش و بررسی شود. مقاله پیش رو بر اساس همین ضرورت تدوین گردیده است.

سؤال‌های مهم این پژوهش عبارتند از:

مفهوم عشق در سبک زندگی همسران از منظر قرآن و علمای اخلاق چیست؟

مراتب، سطوح و جایگاه عشق بین همسران در تعالیم قرآن و علمای اخلاق چگونه است؟

مفهوم‌شناسی بحث

سبک زندگی

سبک زندگی^{۱، ۲} برای توصیف شرایط زندگی انسان استفاده می‌شود. این عبارت پس از آن که توسط مسلمانان از روش زندگی پیامبرشان، یکی از چهار مرجع یافتن حکم خدا و رسولش - در کنار قرآن و عقل و اجماع علما - برگزیده شد، اخیراً توسط آلفرد آدلر در سال ۱۹۲۹ در غرب، اصطلاح فنی گردید. سبک‌های زندگی، مجموعه‌ای از طرز تلقی‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، حالت‌ها و سلیقه‌ها هر چیزی را در برمی‌گیرد.

1-Life Style.

سبک زندگی عنوانی شناخته شده است، لکن از زاویه‌های متعدد به آن نگاه می‌شود. مؤلفه‌های شناخته‌شده آن در دنیای علمی امروز، عبارت‌اند از: فعالیت‌های فیزیکی، اوقات فراغت، خواب و بیداری، روابط اجتماعی، روابط خانوادگی، معنویت، ایمنی و آرامش، تغذیه و ... که هر کدام به منزله بزرگراهی از راه‌های زندگی افراد شمرده می‌شوند. سبک زندگی، شیوه‌ای نسبتاً ثابت است که فرد اهداف خود را به وسیله آن پی می‌گیرد (کاوایانی، ۱۳۹۰: ص ۲۷).

سبک زندگی بر تمام مسائل زیستی هر فرد، مثل خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، مدل لباس، الگوی مصرف، نوع آشپزی و خوراک، تفریحات و نحوه گذران اوقات فراغت، کسب و کار، رفتار حرفه‌ای در محل کار، در دانشگاه و مدرسه، رفتار در فعالیت‌های سیاسی، رفتار در ورزش و رفتارهای رسانه‌ای اطلاق می‌شود. بنابراین، سبک زندگی می‌تواند تعیین کند که ما به کدام جنبه محیطمان توجه می‌کنیم و کدام جنبه را نادیده می‌گیریم.

اسلام

علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه در تعریف دین بیان می‌دارد که:

دین عبارت است از اسلام، یعنی تسلیم حق شدن، و به عقیده‌های حق معتقد

گشتن، و اعمال حق انجام دادن (طباطبایی، ۱۴۱۱، ج ۳: ۱۳۹).

اسلام در لغت به معنای انقیاد و تسلیم است و شخص مطیع و فرمان‌بردار را در لغت مُسَلَّم [یا مسلمان] می‌گویند (ابن فارس،

ج ۳، ۱۴۲۲: ۹۰ و ابن منظور، ج ۲، ۱۴۰۵: ۲۹۳).

در تفسیر نمونه نیز درباره تعریف دین چنین آمده است:

واژه دین در لغت در اصل به معنی جزا و پاداش است، و به معنی اطاعت و پیروی از فرمان نیز آمده است، و در اصطلاح مذهبی عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می‌تواند به خدا نزدیک شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.

در تعریف واژه اسلام آمده است:

اسلام به معنی تسلیم است، بر این اساس، آیین حقیقی در پیشگاه خدا همان تسلیم در برابر فرمان اوست، و در واقع روح دین در هر عصر و زمان، چیزی جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود؛ منتها از آنجا که آیین پیامبر اسلام ﷺ، آخرین و برترین آیین هاست، نام اسلام برای آن انتخاب شده است؛ و گرنه از یک نظر همه ادیان الهی، اسلام است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۵۴۸-۵۴۹).

تعریف دیگر، دین را مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی نامیده که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۱۱۱).

بنابراین، اسلام، دینی و حیانی است که توسط مَلِکِ مَقْرَبِ جَبْرئیل به حضرت محمد ﷺ نازل شده و دربرگیرنده آموزه‌های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی، عرفانی و ... در قالب قرآن کریم و سخنان پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام در قالب سنت و نقل بیان شده است.

اخلاق

اخلاق جمع «خُلُق» است. راغب اصفهانی درباره «خُلُق» بیان می‌دارد: «خُلُق با فتحه «خاء» به معنای صورت ظاهر و قیافه که با چشم دیده می‌شود، و خُلُق با ضمه «خاء» به معنای کمالات و ویژگی‌های اخلاقی است که با چشم بصیرت احساس می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۲۹۶).

نراقی در تعریف اخلاق می‌گوید:

خلق، عبارت است از ملکه‌های نفسانی که باعث صدور افعال به آسانی و بدون نیاز به تفکر و تأمل و نگرش است، و ملکه‌های حالت و کیفیتی نفسانی است که دیر و به کندی زوال می‌پذیرد، و در مقابل، حال کیفیتی نفسانی است که به سرعت از بین می‌رود (نراقی، ج ۱، ۱۴۰۵: ۶۰).

آنچه از اخلاق، در این تحقیق مدنظر است، آموزه‌های ارزشی اسلام و عالمان اسلامی است که بیشتر، مبتنی بر شئون وجودی انسان و متناسب با اهداف غایی تعلیم و تربیت اوست که عبارت است از: شکوفایی استعدادها، مثبت و صفات پسندیده و عالی‌ترین حقایق در درون آدمی در جهت کمال و هدف اعلای زندگی (جعفری، ۱۳۵۹، ج ۶: ۷۵).

حوزه عاطفی

منظور از حوزه عاطفی در این پژوهش مطابق با تعریفی که در روان‌شناسی وجود دارد، احساسات، هیجان‌ها، قدردانی‌ها و ارزش‌گذاری‌هایی است که در وجود انسان رخ می‌دهد (سیف، ۱۳۹۲: ۴۵۸).

انسان در طول زندگی روابط متعددی را تجربه می‌کند؛ اما پیوندجویی، نخستین نیاز برای همنشینی با دیگران است. این انگیزه با دیگران بودن هم از درون فرد می‌آید و هم از بیرون. بنابراین هم به شخصیت و هم به شرایط بیرونی بستگی دارد؛ لذا افراد در نیازشان برای پیوندجویی متفاوت هستند (داویر، ۲۰۰۰: ۱۳۳). به عقیده روان‌شناسان سبک دلبستگی فرد در سال‌های اولیه زندگی شکل می‌گیرد و در تمام طول عمر تداوم می‌یابد و ابعاد مختلف زندگی فرد از جمله عشق و ازدواج و همسازی زناشویی وی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (هزن و شاور، ۱۹۸۷: ۷-۲۲).

تعریف عشق

واژه عشق مفهوم پیچیده‌ای است که ظاهراً در قرآن، نامی از آن برده نشده است. تعریف دقیق کلمه «عشق» کار بسیار سختی است و نیازمند بحث‌های طولانی و دقیق است؛ اما جنبه‌های گوناگون آن را می‌توان از راه بررسی تعاریف مختلفی که از عشق ارائه شده، تشریح کرد. بر این اساس ابتدا به واژه‌شناسی و تعریف این مفهوم می‌پردازیم. به گفته برخی صاحب‌نظران، تعریف حقیقی عشق ممکن نیست. ابن عربی می‌گوید:

هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم، آن را نشناخته؛ چرا که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند (ابن عربی، ج ۲، بی تا: ۱۲۱).

عشق از نظر واژه‌شناسی، به معنای میل مفرط است؛ «العین و الشین و القاف، اصل صحیح یدل علی تجاوز حد المحبه» (ابن فارس، ۱۴۲۲: ۷۴۷). این کلمه،

مشق از «عشقه» است؛ یعنی گیاهی که به دور درخت می پیچد (ابن منظور، ج ۹، ۱۴۰۸: ۲۲۴). عشق به عنوان یک احساس مثبت (و شکل بسیار قوی «دوست داشتن») معمولاً در نقطه مقابل تنفر (یا بی احساسی محض) قرار می گیرد و در صورتی که در آن عامل میل جنسی کمرنگ باشد و یک شکل خالص و محض رابطه رمانتیک را متضمن باشد، با کلمه شهوت قابل قیاس است.

تفاوت های فرهنگی میان کشورها و اقوام مختلف، امکان دستیابی به یک معنای همگانی و فراگیر درباره کلمه عشق را تقریباً ناممکن ساخته است. در توصیف کلمه عشق ممکن است عشق به یک نفس یا عقیده، عشق به یک قانون یا مؤسسه، عشق به جسم (بدن)، عشق به طبیعت، عشق به غذا، عشق به پول، عشق به آموختن، عشق به قدرت، عشق به شهوتیا عشق به انواع مفاهیم دیگر در نظر باشد و افراد مختلف برای افراد و چیزهای مختلف، درجه دوست داشتن متفاوتی را بروز دهند. درک پدیده عشق مهم است؛ زیرا همیشه در زمینه عشق، ابهام ها و سردرگمی هایی وجود داشته است. برخی از این سردرگمی ها به جهت نگرش های دوسوگرانه ای است که علم نسبت به پژوهش های مربوط به عشق داشته است؛ یکی عشق با ماهیت روان شناختی و دیگری عشق با ماهیت ادبی و عرفانی (در این زمینه ر.ک: بوسکالیا، ۱۳۸۹).

پژوهش های روان شناختی بر این نظرند که بیشترین علت هم برای ازدواج و هم طلاق، عشق یا فقدان آن است؛ اما لازم به ذکر است که واژه عشق، معنا و مفهومی یکسان برای هر فرد ندارد و این خود موجب بروز اشتباهاتی در این زمینه می شود (کرامر، ۱۹۹۲: ۴۱۱-۴۱۳).

شهید مطهری میان عشق و محبت تفاوت قائل شده، می گوید:

عشق حالت درونی و روانی مثبت است که در انسان، حالتی خوشایند ایجاد می کند؛ حالتی دلپذیر که موجب کشش انسان به سوی موضوعی یا چیزی یا کسی می شود. این کشش، وجود انسان را مسخر می کند و حاکم مطلق وجود می شود. عشق مافوق محبت و دوست داشتن است (مطهری، ۱۳۶۸: ۸۹).

ابن مسکویه (وفات: ۴۲۱ هـ.ق)، صاحب تهذیب الاخلاق که بعضی از او به عنوان «معلم سوم» یاد کرده اند، محبت را به چهار نوع تقسیم کرده و نوعی از آن را که افراط در محبت است، «عشق» می خواند و می گوید:

عشق برای دو کس واقع می شود؛ یکی کسی که به شدت دوستدار لذت است و دیگری کسی که به شدت دوستدار خیر است. قسم اول عشق مذموم و قسم دوم عشق محمود است (ابن مسکویه، بی تا: ۲۲۵).

غزالی نیز عشق را محبت شدید و قوی تعریف کرده و عشق را مرتبه عالی و اعلا می داند (غزالی، بی تا، ج ۴: ۲۷۵).

آنچه بدیهی است این که عشق و دل بستگی، نگهدارنده نزدیکی متقابل بین دو فرد در تمام مراحل زندگی و رکن اساسی برای محبت اعضای خانواده به یکدیگر است (ریزای، ۱۹۵۰: ۳۵).

روان شناسان بر این باورند که زوجین در مورد قومیت، محل سکونت، اهمیت ویژگی های فیزیکی همسر و اولویت بندی نیازها، تمایل به همسانی زیادی با یکدیگر دارند؛ اما عامل بسیار مهم این است که صرف شباهت در این موارد نبوده که موجب گزینش آن ها از سوی یکدیگر شده است؛ چرا که این شباهت ها به تنهایی قادر به ایجاد رضایت نیستند. افراد سازگار باید فراتر از

انتخاب، عاشق یکدیگر باشند و آنچه را که عشق از آن‌ها می‌طلبد انجام دهند و اساساً عشق، این‌گونه می‌طلبد که فرد، نیازهای اساسی زوجش را ارضاء کند (نیکلاس، ۱۹۸۶: ۷۹).

خواجه عبدالله انصاری در باب «العشق» رساله «مجت‌نامه» خود می‌گوید: عشق، حیات فؤاد است. محبت، محب را سوزد نه محبوب را و عشق، طالب را سوزد نه مطلوب را (انصاری، ۱۳۴۷: ۱۲۵).

همراه با تعاریف مختلفی که از عشق ارائه شده، مفاهیم و کلمات مختلفی چون ود، مهر، محبت، وابستگی، دوست داشتن و دلبستگی به عنوان مشابه و مترادف این واژه به کار رفته است؛ اما تأملی کوتاه نشان می‌دهد همه این تعاریف، یک وجه مشترک دارند و آن، از یک سو، دامنه و وسعت معنایی این واژه در طول کاربردش است که شامل عشق مادر یا پدر به فرزند و عشق به جنس مخالف، عشق به هم‌نوع و عشق به خداوند می‌شود، و خاص بودن و انحصارش در عمق وجدانی از سوی دیگر است که برای هر کس مفهومی یگانه و بی‌همتا پیدا می‌کند که عرصه هر گونه توصیف را بر خود می‌بندد.

بنابراین، در یک جمع‌بندی می‌توان گفت عشق عبارت است از: احساس علاقه شدید و بی‌حد در وجود انسان نسبت به یک موضوع که به عبارتی درجه متعالی محبت است.

ماهیت عشق

هرگاه سخن از عشق می‌رود، عشق شهوانی در ذهن تداعی می‌شود؛ عشق بین مرد و زن که هدفش بقای نسل انسان بر زمین است. همین است که هرگز نمی‌توانیم عشق را تا حد عقلانی محض یا ارادی محض، تجرید کنیم و بخش عاطفی و احساسی‌اش را کنار بگذاریم؛ زیرا عشق ماهیتاً نه اندیشه است نه اراده بلکه احساس است، خواهش است، جلوۀ جسمانی روح است.، از برکت عشق است که در می‌یابیم روح هم بهره‌ای از جسم دارد.

در تعریف نهایی که از عشق ارائه شد، دو مؤلفه وجود دارد که بسته به ساختار چندلایه‌ی شخص آدمی و نوع نگرش و طرز فکر او، نوسان می‌یابد و بالطبع، پیامدهای گوناگونی در زندگی ایجاد می‌کند. این مؤلفه‌ها، یکی حس علاقه و محبت و دیگری، موجود دیگر یا به اصطلاح معشوق است. شاید بتوان نوع علاقه و دوست داشتن را عمق عشق و تفاوت معشوق را وسعت عشق نامید. به عبارت دیگر، می‌توان گفت عشق حقیقتی واحد است که تنها، متعلق آن متفاوت است و بسته به ارزش متعلق، مرتبۀ عشق نیز متفاوت می‌شود. احمد غزالی در کتاب *سوانح* بر این نظر است و معتقد است که عشق، حقیقتی واحد است که کل عالم و موجوداتش را به سوی خود می‌کشاند و جنبۀ فوق‌طبیعی و روحانی دارد (ر.ک: غزالی، احمد، ۱۳۶۷، مجموعه آثار شیخ، به کوشش احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران).

بنابراین، عشق، مراتب و سطوحی دارد که این مراتب، وابسته به آن چیزی است که متعلق عشق نامیده می‌شود. به عنوان مثال، این متعلق می‌تواند «من» در وجود انسان باشد. توضیح آن که، شاکله آدمی از یک خویشتن اصیل و فطری و از یک «من» عَرَضی و بیمار تشکیل شده است. مجموعه ارزش‌های کاذب ثبت‌شده در ذهن، مرکز موهومی را به وجود می‌آورد که ما آن را به نام «من» یا «خود» می‌شناسیم. این «من» عارضی از هویت اصیل ما دور و با خویشتن فطری ما کاملاً بیگانه است. به یقین جولانگاه ابلیس و مرزهایی که او در آن مقیم است، در این «من» خلاصه می‌شود. برتری طلب می‌گوید: «من باید از همه برتر باشم»، مهرطلب می‌گوید: «من باید مورد احترام و محبت همه باشم». محور همه دنیا «من» است و آنچه ما دوست می‌داریم، به خاطر آن است که به «من» لذت و آسایش می‌دهد یا «من» را از رنجی مصون نگه می‌دارد. این «من» است که به صورت بت‌های بیرونی جلوه گر می‌شود. چرا پول این همه محبوب است؟ مگر جز این است که به «من» محبوبیت و برتری می‌دهد، وسیله آسایش و لذت «من» را فراهم می‌کند و موجب امنیت «من» می‌شود؟ (خلجی موحد، ۱۳۸۳: ۲۱۷).

فرعون با قدرتش، قارون با ثروتش و زاهد ریائی با زهدش می‌خواهد به «من» برتری بدهد و در این میان، عشق یکی از قوی‌ترین مفاهیمی است که در یک فرآیند متضاد، می‌تواند از سوی دیوارهای این «من» را فرو ریزد، و از سوی دیگر متعلق «من» واقع شود و در هر دو حالت از سوی انسان‌ها، عشق نامیده شود.

عشق در قرآن

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد ظاهراً از این کلمه در قرآن، خبری نیست؛ اما با نگاهی دقیق‌تر به مفاهیم بلند قرآن، نیز با تکیه بر تعریفی که از عشق گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که به دلائلی که در پی خواهد آمد، قرآن هر چند تعریفی از عشق ارائه نداده، به زیباترین وجه، آن را به تصویر کشیده است. عشق یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام، عشق دختر شعیب به موسی علیه السلام، علاقه زلیخا به یوسف علیه السلام، توصیف صحیح عشق بین همسران و بیان عشق انسان‌ها به یکدیگر تا بیان عشق بین خدا و بندگان، همگی، ارائه الگوهای عشق از جانب قرآن است که هر یک در جای خود می‌تواند بهترین نمونه و مؤلفه در سبک زندگی انسان، از جمله همسران باشد.

توضیح این که، کلام قرآن در بسیاری از موارد، کلامی نمادین و غیرمستقیم است. گاه بیان یک نویسنده یا گوینده از حالت مستقیم و یک بُعدی فراتر می‌رود؛ این زمانی است که اندیشه و احساسی که او قصد انتقالش را دارد، برای مخاطب مشخص، روشن و ملموس نیست. وقتی برای انتقال این اندیشه بدیع یا احساس شگفت، کلمه‌ای یافت نمی‌شود، انتقال‌دهنده مجبور است از کلمات رایجی که معنی رایج خود را ندارند استفاده کند. در این جا گوینده یا نویسنده با هنر کلام خود، این کلمات را به گونه‌ای به کار می‌برد که مخاطب احساس کند این سخن و کلام، معنای برتری را می‌رساند و با شناختی که از گوینده اندیشه و احساسش دارد، مفهوم سخن او را دریابد. این تنها راهی است که گوینده می‌تواند اندیشه‌ها و احساسات بدیع خود را منتقل کند (همان: ۲۱۰).

یکی دیگر از علل استفاده از زبان رمزی و غیرمستقیم این است که هر کس با هر بینش و هر سطح فکر، فرهنگ و سواد بتواند آن را درک و احساس کند.

بنابراین، شاید یکی از دلایل بیان غیرمستقیم و سمبولیک قرآن از عشق، با توجه به سطح درک و فهم مخاطبان آن روز خویش و به فراخور مقتضیات زمانی اش، همین مطلب باشد (همان: ۲۱۵).

قرآن و سه نگره از عشق

به طور کلی، آنچه از بررسی های آیات قرآن در این زمینه به دست می آید، این است که قرآن قائل به سه نگره متفاوت درباره عشق است:

۱- نگره جنسی

داستان یوسف علیه السلام در قرآن از جمله قصصی است که به بهترین وجه هر دو بُعد عمق و وسعت عشق را به تصویر می کشد. خود قرآن از این داستان به احسن القصص تعبیر می کند. در این داستان، سه نوع علاقه و عشق مطرح است. از یک سو، علاقه زلیخا به یوسف علیه السلام، از زاویه دیگر، عشق یعقوب علیه السلام به فرزندش یوسف علیه السلام و از جانب دیگر عشق یوسف علیه السلام به خداوند. طبق آیه قرآن، زلیخا مفتون یوسف علیه السلام می شود و در ابراز عشقش به یوسف علیه السلام، از او کامجویی می خواهد:

«و آن زن که یوسف علیه السلام در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد، درها را بست و گفت: [بیا] به سوی آنچه برای تو مهیاست»^۱ (یوسف/۲۳).

آنچه در این عشق نمود دارد و قرآن از آن پرده بر می دارد، صرفاً نگاه جنسی و تمایلات غریزی است که عاشق نسبت به معشوق دارد.

۱- ﴿وَرَاوَدْتُهُ الْبَنَاتِ فَسُودَتْ لَهَا وَرَأَتْ يَاسِينَ فَأَسْرَبَتْ إِلَىٰ هُنَا فَأَقْبَرِهَا رَبِّي لَأَكْفُرَنَّ بِالَّذِينَ كَفَرُوا﴾

مبدأ این عشق، شهوات بدنی و هدف آن، طلب لذت حیوانی و ارضای تمایلات خود محب است و از آن، خشونت و جنایت برمی خیزد. انسان، آن گاه که تحت تأثیر شهوات خویش است، از خود بیرون نرفته است. در نتیجه، شخص و شیء مورد علاقه را تنها برای خود می خواهد و اگر به او می اندیشد به این دلیل است که چگونه از وصال او بهره مند شود و حداکثر تمتع را ببرد و اگر نسبت به او غیرت می ورزد، غیرتش حیوانی است و مانع رشد و تکامل محبوب خویش می شود. او هرگز تکامل و تعالی معشوق را نمی خواهد؛ زیرا همواره نگران از دست دادن اوست. همیشه ملتهب و افسرده خاطر است. دائم به فکر تصاحب و تملک محبوب است و گاه رفتارهای ناشایست و خلاف عقل از او سر می زند. او تا آنجا پیش می رود که از آزردن معشوق خود باکی ندارد. چنین عشقی با وصول به معشوق و گذشت ایام، رو به سردی می گذارد و گاهی هم به کینه و نفرت تبدیل می شود؛ تا آنجا که چه بسا معشوق آدمی، دشمن ترین دشمنان او گردد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۷: ۱۷۶).

بنابراین در این نگره، ظاهر جسمانی شخص دیگر، از نظر جنسی تحریک کننده بوده و این تحریک کنندگی، مسائل جنسی را در شخصی که از نظر جنسی مستعد است به کار می اندازد و مستقیماً بر موجودیت جسمانی او اثر می گذارد. به گفته برخی صاحب نظران، آنچه در این نگره مطرح است، عشوه گری ها و عاشق پیشگی های سطحی و زودگذری است که در آن، تنها چیزی که به حساب می آید مقدار نیازی است که شخص به عنوان یار احتمالی جنسی دارد. «خود» یا «من» در این جا، بسیار نیرومند نمود می یابد؛ به طوری که اگر زمانی همین یار جنسی، سدی در برابر اهداف این «من» باشد، به سادگی فراموش می شود (فرانکل، ۱۳۶۶: ۲۳۷).

نمود این مطلب در نگرش زلیخا به یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ مشهود است و قرآن در دو جا این نکته را عنوان می‌سازد:

یکی، زمانی که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ سرسختانه در برابر تقاضای ناروای زلیخا مقاومت کرده و اراده نمود از محل خارج شود و ناگهان در آستانه در با عزیز مصر، همسر زلیخا، رو به رو گشت که همسر عزیز مصر که خود را در معرض رسوایی می‌دید، به راحتی یار مورد علاقه‌اش را فدای «خود» نموده، گفت: «[زلیخا] گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جز این که زندانی یا [دچار] عذابی دردناک شود؟»^۱ (یوسف/۲۵). نکته تأمل برانگیز این که او هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره‌اش داشته، بلکه از همان ابتدا درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد؛ آن‌چنان که گویی اصل مسئله مسلم است و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات اوست. این تعبیر حساب شده در آن لحظه به نوعی اوج نمود «من» در این نگره از عشق و علاقه است.

دیگر، زمانی که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را به مجازات تهدید نمود: «اگر آنچه به او دستور می‌دهم انجام ندهد، قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید.»^۲ (یوسف/۳۲).

لذا می‌توان گفت حقیقت این نگره از عشق، چیزی جز طغیان شهوت نیست. عشقی که از مبادی جنسی و حیوانی سرچشمه می‌گیرد، به همان جا هم ختم می‌یابد و افزایش و کاهش آن بیش‌تر به فعالیت‌های فیزیولوژیکی دستگاه تناسلی بستگی دارد که قهراً در سنین جوانی بیش‌تر بروز می‌کند و با پا گذاشتن

۱- ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

۲- ﴿كَلِمَةً لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لِيُسْجَنَ وَ لِيَكُونَ مِنَ الصَّاعِرِينَ﴾.

به سن از یک طرف، و اشباع آن از سوی دیگر، کاهش می‌یابد و منتفی می‌شود
(مطهری، بی تا: ۸۳-۸۴).

ویژگی‌های عاشق و معشوق در نگره جنسی

در نگره جنسی، دوام عشق به دوام و پایداری معشوق وابسته است. از این رو، چون عشق بر آب و رنگ و حس صوری ثبات ندارد، پایدار نمی‌ماند؛ لذا هریک از عاشق و معشوق با وصال، عشق خود را مدفون شده می‌یابند. ملاصدرا در این باره می‌گوید:

«عاشقان وقتی به وصال محبوب رسیدند، پس از مدت اندکی، همان محبوب برای آن‌ها وبال شده، موجب زحمتشان می‌گردد. از این رو، حلاوتی را که در حالت حب داشتند، از دست می‌دهند» (ملاصدرا، همان: ۱۸۶).

ملاحمد نراقی نیز، در *معراج السعاده* محبت را به اقسام مختلف تقسیم کرده و درباره اولین قسم آن می‌گوید:

از اقسام محبت، محبت داشتن به غیر خود است به سبب کسب لذت جسمانی و حیوانی. ملاک در این قسم، کسب لذت جسمی است و این نوع از محبت، زود به وجود می‌آید و زود هم تمام می‌شود زیرا با رسیدن به آن لذت، محبت از بین می‌رود و این، پست‌ترین و ضعیف‌ترین مراتب محبت است (نراقی، ۱۳۸۷: ۶۱۵).

این نوع عشق ورزی، نشانه‌ای است از شکل معیوب عشق که حالتی معطوف به «داشتن» و حالتی در جهت مالکیت مطرح می‌سازد. مردمی

که داوطلب این گونه عشق ورزی های سطحی اند، از تعهدات عشق واقعی می‌گیرند (فرانکل، همان: ۲۳۸).

این گونه عشق، نوعی خودخواهی متقابل است و در واقع عاشق و معشوق هر دو در صدد تملک دیگری هستند و می‌خواهند با وسیله قرار دادن دیگری، خود دوام و بقا یابند و اگرچه قصد و آگاهی نداشته باشند، هریک در جست‌وجوی کام خویشند، هریک از دو عاشق، وسیله بلاواسطه بر آوردن کام دیگری و وسیله مع‌الواسطه بقای اوست (اونامونو، ۱۳۸۰: ۱۸۷). از این رو به طور حتم، این گونه عشق ورزی، در الگوی سبک زندگی اخلاقی - اسلامی همسران، ارزشی نخواهد داشت.

۲- نگره روحانی

قرآن، در ادامه بیان داستان یوسف علیه السلام، مرحله‌ای دیگر از علقه زلیخا را توضیح می‌دهد که به طور قطع، حاکی از تغییر نگرش او در محبت به یوسف علیه السلام است.

زمانی که یوسف در برابر عشق پر تب و تاب زلیخا پا به گریز می‌نهد و هنگامی که در برابر کامخواهی‌های زلیخا و حتی دیگر زنان مصر، زندان را بر رهایی خویش ترجیح می‌دهد (ر.ک: آیات ۲۳-۳۳ سوره یوسف)، خداوند شرایط را به گونه‌ای فراهم می‌کند که پاکی یوسف علیه السلام ثابت شود.

زمانی که جمعی از زنان مصر به پاکی یوسف علیه السلام اقرار کردند، چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد، و عشق او وارد مرحله کامل تری شده بود، او نیز به پاکی یوسف علیه السلام اقرار کرد (حسینی کاشفی، ۱۳۱۷، ج ۲: ۲۵۲)؛ به این ترتیب

زلیخا از منظر قرآن، جزء شخصیت‌های پویاست؛ به این معنا که متحول می‌شود؛ در برهه‌ای از داستان در برابر یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار گرفته و او را به تهمتی ناروا متهم می‌سازد و در اواخر داستان به پاکی یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و گناه کاری خویش اعتراف می‌کند:

«همسر عزیز [زلیخا] گفت: الان حق آشکار گشت، من بودم که او [یوسف] را به سوی خود دعوت کردم، و او از راستگویان است. این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم، و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی‌کند. من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس [سرکش] بسیار به بدی‌ها امر می‌کند، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است»^۱ (یوسف/ ۵۱ و ۵۲ و ۵۳).

البته در دو آیه ۵۳ و ۵۲ بین مفسران اختلاف است؛ اکثر^۲ آن‌ها بر آنند که جملات این دو آیه یعنی اعترافات زلیخا، سخن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ است و عده‌ای^۳ نیز بر این نظرند که سخن زلیخاست؛ اما به دلائلی چند، به نظر می‌رسد که این دو آیه گفتار یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نباشد:

اولاً: این‌گونه تفسیر کردن، خلاف ظاهر و پیوند منطقی آیات و سیاق داستان است.

۱- «قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْاِنَّ حَضَخَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ * دَلِكْ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اُخْنِهْ بِالْغَيْبِ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰثِيِيْنَ * وَ مَا اُبْرِي نَفْسِي اِنْ اَلنَّفْسَ لَأَمٰرَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ».

۲- به عنوان مثال: طباطبایی، ج ۱۱، ۱۴۱۲: ۱۹۶. بلاغی، ج ۳، ۱۳۴۵: ۲۲. بغوی، ج ۴، ۱۴۱۷: ۲۴۸. فیض کاشانی، ج ۳، بی تا: ۲۶. شوکانی، ج ۳، ۱۴۱۵: ۴۱.

۳- به عنوان مثال: مکارم شیرازی، ج ۹: ۴۳۳. قمی، ج ۱، ۱۴۰۴: ۳۴۶. ابن کثیر دمشقی، ج ۹، ۱۴۱۹: ۳۳۸. جبائی و بلخی، به نقل از طوسی، ج ۶، بی تا: ۱۵۴.

ثانیاً: «ذلک» که در آغاز آیه ۵۲ ذکر شده است، در حقیقت به عنوان ذکر علت است؛ علت برای سخن پیش که چیزی جز سخن زلیخا نیست. چسبانیدن این علت به کلام یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ که در آیات قبل از آن با فاصله آورده، بسیار عجیب و دور از ذهن است. آیه ۵۳ نیز با او عطف به آیات قبل که حکایت از سخن زلیخاست مرتبط است.

ثالثاً: اگر آیه ۵۳ را سخن یوسف بدانیم و این گونه معنا کنیم که منظور یوسف این بوده است که عزیز مصر بداند که او بی گناه است و در خفا به او خیانتی نکرده، عزیز مصر از آغاز به این واقعیت پی برده بود؛ زیرا در آیات قبل که جریان پاره شدن پیراهن یوسف مطرح شده بود، و طبق شهادت شاهد مبنی بر این که چون لباس یوسف از پشت پاره شده دلیل بر گناه زلیخاست، عزیز مصر خطاب به همسرش گفت: از گناهت استغفار کن:

«... و تو [ای زلیخا] از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی»^۱
(یوسف/۲۹).

رابعاً: اگر این دو آیه، بیان گفتار یوسف باشد، یک تضاد و تناقض میان آن خواهد بود؛ زیرا از یک سو، یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم و از سوی دیگر می گوید: «من خود را تبرئه نمی کنم؛ چرا که نفس سرکش به بدی ها فرمان می دهد». این گونه سخن را کسی می گوید که لغزشی از او سرزده باشد؛ در حالی که می دانیم، یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ گونه لغزشی نداشت. به هر حال، حتی اگر هم دو آیه دوم و سوم از مجموع سه آیه ای که ناظر بر سخنان زلیخا در اعتراف به گناه خود و دفاع از یوسف است،

۱- ﴿... وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾.

طبق نظر برخی از مفسرین، سخنان یوسف تلقی شود، همان یک آیهٔ اول کافی است تا نشان دهد که زلیخا در عشق خود به منظر جدیدی رسیده بود.

در حقیقت، او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه کرد:

نخست آن که، وجدانش و احتمالاً علاقه‌اش به یوسف، به او اجازه نمی‌داد که بیش از آن حق را بپوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر این که با گذشت زمان و دیدن درس‌های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده بود که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۸).

در بعضی منابع نیز آمده که زلیخا دچار تنبّه و آگاهی گشت و حتی به خداوند معتقد شد (آزادمهر، ۱۳۷۸: ۱۴۱-۱۴۲). پاره‌ای از روایات نیز که در شرح حال او در سنین بالای زندگی‌اش نقل شده، دلیلی دیگر بر این تنبّه و بیداری است (مکارم شیرازی، ج ۹: ۱۳۸۶: ۵۱۱).

بنابراین در یک جمع‌بندی می‌توان گفت این نگره از عشق، حاصل آن چیزی است که در پس ظواهر جسمانی قرار دارد. در این حالت، عاشق، با شخصیت و جنبه‌های روحانی معشوق ارتباط برقرار می‌کند؛ لذا وجود معشوق برای او جایگزین ناپذیر و غیرقابل تعویض است. عشق روحانی به تعبیری حس شفقت و حمایت است و آن که بیشتر شفقت می‌ورزد، عاشق‌تر است.

قرآن در تبیین فلسفه ازدواج نیز به ویژگی‌ها و نتایج حاصل از این نگره از عشق اشاره کرده، در تعابیر زیبایی از سکونت، مودت و رحمت در زندگی مشترک سخن می‌گوید؛ آن جا که می‌فرماید:

«و از نشانه‌های او این که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید»^۱ (روم / ۲۱).

کتاب‌های لغت برای «سکن» معنای کم و بیش متفاوتی بیان کرده‌اند که می‌شود آنها را به این معنا جمع کرد که «سکن» به معنی استقرار و ثبوت است که در مقابل حرکت قرار می‌گیرد و این شامل استقرار و ثبوت مادی و معنوی، ظاهری و باطنی می‌شود و گاهی از آن به طمأنینه و رفع اضطراب تعبیر می‌کنند و اگر با «الی» متعدی شود به معنی اعتماد و اطمینان می‌باشد» (المصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۸۷).

جالب این است که قرآن می‌فرماید: «لتسکنوا الیها» و نمی‌فرماید: «لتسکنوا عندها»؛ زیرا «سکن عنده»، سکون جسمی را می‌رساند و کلمه «عند» ظرف مکان است و برای اجسام آورده می‌شود، اما «سکن الیه» شامل سکون جسمی و روحی هر دو می‌شود (الرازی، بی‌تا، ج ۲۵: ۱۱۱).

به این ترتیب، با وجود این نوع عشق در زندگی مشترک، نه فرد به دنبال تنوع‌طلبی در ارضای سائق جنسی خود می‌رود و نه زن تبدیل به «عروسک» شهری معاصر می‌شود، بلکه هریک، از بند «من» آزاد شده، به تعبیر قرآن مؤدت و رحمت حاصل می‌آید:

۱- «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

«و میاتنان دوستی و رحمت نهاد...»^۱ (روم / ۲۱).

«مؤدت» آن انس روحانی و محبت از اعماق قلب و اعتماد و اطمینان هریک از زن و مرد به یکدیگر است (سیدقطب، ۱۴۱۵، ج ۵: ۲۷۶۳). «مؤدت» از ماده وُدّ، به معنای دوست داشتن چیزی و آرزوی بقای آن است (عابدی، ۱۳۸۴: ۳۵) و «رحمت»، مهربانی و رقتی است که مقتضی احسان و بخشش باشد (راغب اصفهانی، بی تا: ۱۹۱). بیشتر گفتیم عشق روحانی با نوعی حس شفقت و حمایت همراه است. این محبت و مؤدت هنگامی که در عمل بروز یابد، به تعبیر قرآن «رحمت» می شود و این رحمت همان شفقت است: رحمت تجلی رأفت و ظهور مهربانی و شفقت است^۲ (المصطفوی، همان، ج ۴: ۹۲).

نکته تأمل برانگیز این که مودت غالباً جنبه متقابل دارد؛ اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱۶: ۴۱۴). هرچه انسان ها در مراتب کمال بالاتر روند و به مدارج والاتری از ایمان رسند، مودت و رحمتشان نسبت به همسر و خانواده بیشتر جلوه می کند؛ چنان که امام صادق ع فرموده اند: من گمان نمی کنم که مردی ایمانش افزون شود و محبتش به همسرش افزون نشود (کلینی، ج ۵، ۱۳۸۸: ۳۲۰ و عاملی، ج ۱۴، بی تا: ۹).

در پرتو این مودت و شفقت، هریک از زن و مرد به مثابه لباس، پوششی بر عیوب و نواقص یکدیگر قرار می دهند:

«آنان به مثابه لباس برای شما و شما نیز به مثابه لباس برای آنانید»^۳ (بقره / ۱۸۷).

۱- «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...»

۲- «الرحمة انما هي تجلی الرأفة و ظهور الحنة و الشفقة».

۳- «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ».

ویژگی‌های عاشق و معشوق در نگرهٔ روحانی

این قسم از محبت میان دو نفر است که تناسب معنوی پنهانی با یکدیگر داشته باشند، و بسیار می‌شود که دو کس یکدیگر را به نهایت دوست می‌دارند، بدون ملاحظهٔ جمالی یا طمع جاه و مالی، بلکه تنها به خاطر مناسبت ارواح ایشان است؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الارواح جنود مجنده، فما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف^۱ (نراقی، ۱۳۸۷: ۶۱۷).

در حالی که شخص مستعد مسائل جنسی، حس می‌کند که جذب ویژگی‌های جسمانی یار می‌شود؛ یعنی داشته‌ها. عاشق، خویشان معشوق را عاشق است، نه آن چیزی که معشوق «دارد»، بلکه آنچه که او «هست»؛ او دل بستهٔ این شخص است، دل بستهٔ یار به عنوان فردی واحد و جایگزین ناپذیر.

ابراهام مازلو (۱۹۷۰-۱۹۰۸م) به عنوان یک محقق که مبدع نوعی روان‌شناسی است که سر و کارش با برترین و والاترین آرمان‌ها و استعداد‌های ذاتی انسان‌هاست، پس از یک بررسی علمی در زمینهٔ رابطهٔ شخصیت سالم و عشق، یکی از تکان‌دهنده‌ترین برتری‌هایی را که در افراد سالم، گزارش می‌کند تیزهوشی استثنایی آنان می‌داند؛ این که آن‌ها، حقیقت و واقعیت را به طور مؤثرتری نسبت به مردمان عادی ادراک می‌کنند و این تیزهوشی در قلمرو مناسبات عاشقانه، بدواً خود را از طریق حُسن سلیقهٔ عظیم در انتخاب محبوب نشان می‌دهد. او در این زمینه می‌گوید:

من این فرصت را داشته‌ام که شاهد رشد این حُسن سلیقه در چندین مورد باشم. آنچه در نظر دیگران کاستی‌های جسمی به حساب می‌آید،

۱- روح‌ها [هم‌چون] سپاهانی هستند فراهم آمده که هر کدام از آنها با هم آشنایی [و سازگاری] داشته باشند، با هم الفت می‌گیرند و هر کدام از آنها که با هم نا آشنا باشند، با هم اختلاف پیدا می‌کنند.

به سادگی از سوی چنین افرادی نادیده گرفته می‌شود یا اصلاً آنها را به عنوان نواقص محسوب نمی‌دارند ... آنها بسیار کمتر از مردمان عادی به ظاهر، عادات، تشریفات، لباس، غذا، تیپ و لهجه آشنا توجه می‌کنند و بیشتر از سازگاری، شایستگی، یاری و همراهی، طرز فکر و ملاحظه سخن می‌گویند (مازلو، بی تا: ۱۰۲-۱۰۵).

از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که عشق روحانی، خود تضمین‌کننده پایداری خویش است؛ زیرا حالت جسمانی در گذر است و سائق جنسی پس از ارضا شدن کاملاً محو می‌شود؛ در حالی که عشق روحانی، چیزی بیش از حالت هیجانی است. آنچه این عشق اراده می‌کند، جوهر شخص دیگر است و به این علت است که عشق پس از مرگ معشوق هم ادامه می‌یابد. البته منظور این نیست که عشق هیچ آرزویی برای «تجسم» خود ندارد؛ اما عشق مستقل از جسم است تا آن‌جا که نیازمند جسم نیست. جسم در این حالت هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای تجلی. جایی که جنسیت امکان‌پذیر باشد، عشق به جست و جوی جنسیت می‌پردازد؛ ولی آنجا که چشم‌پوشی لازم است، عشق الزاماً سرد نمی‌شود یا نمی‌میرد. هر چند ظاهر جسمانی شخص به طور نسبی با معشوق بودن وی ارتباط کمی دارد، حتی ضعف‌های جسمانی و فاصله‌های خلقی نیز از خود عشق، ارزش کسب می‌کنند و عشق این ویژگی‌ها را «دوست داشتنی» می‌کند (فرانکل، همان، ۲۴۴).

بنابراین در این نگره از عشق، دلزدگی، خستگی و اضطراب به خاطر پایان یافتن عشق برای هیچ‌یک از عاشق و معشوق وجود ندارد.

عشق روحانی و جایگاه آن در زندگی مشترک

براساس تبیینی که از آیات قرآن در زمینه عشق و ازدواج صورت گرفت، می توان ادعا کرد که نیرومندترین عامل دوام و رشد خانواده، عاطفه و محبت است و بهترین عامل برای استحکام و بقای آن، برانگیختن عواطف متقابل افراد خانواده، به ویژه همسران به یکدیگر است؛ همان عشق و محبتی که از عمق وجود و فارغ از منفعت طلبی نسبت به همسر ابراز شود. از این رو، در آموزه های دینی فراوان توصیه شده است تا همسران نسبت به یکدیگر محبت و مهربانی داشته و عشق خود را آشکار سازند.

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرماید:

با زنان مهربانی کنید و دل هایشان را به دست آورید تا با شما همراهی کنند و هرگز آنان را مجبور و خشمگین نکنید (نوری طبرسی، ج ۴۱، ۱۴۰۸: ۲۵۲).

ایشان در روایت دیگر فرمودند:

اگر مردی به همسرش بگوید دوستت دارم، هرگز از قلب او خارج نمی شود (عاملی، ج ۲۰، بی تا: ۲۳).

لازمه شادابی و نشاط روانی زن و مرد، به ویژه زن، این است که خود را محبوب همسر خویش ببیند و از عشق و علاقه او به خود مطمئن باشد. همین اعتماد و اطمینان، امنیت خاطر زن را تأمین می کند و به آرامش روانی او می افزاید. حمایت و مهربانی قلبی مرد، آن قدر برای زن ارزش دارد که زندگی زناشویی بدون آن برای زن قابل تحمل نبوده، هرگز احساس خوشبختی نمی کند (حیدری، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

زن اگر از عواطف همسری ارضا شود، عالی ترین احساسات خود را نثار شوهر می کند و بیشترین فداکاری را نثار زندگی و شوهر خواهد

کرد. بنابراین، مهم‌ترین وظیفه اخلاقی و انسانی مرد این است که همسر خود را از همان آغاز زندگی، از محبتی که به او دارد آگاه سازد و پیوسته با نثار محبت و انجام کارهایی که نشان از علاقه و عشق او به همسر است، نهال نورسیده زندگی زناشویی را سیراب و سرسبز سازد (پناهی، شریفی، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

زن نیز باید به شوهر خود عشق بورزد و از اظهار محبت به او دریغ نکند و علاقه خود را به گونه‌های مختلف بیان و از خدمات مرد و تلاش او قدردانی کند و با برجسته کردن فداکاری‌های مرد، به او توجه نماید. ابراز علاقه زن به شوهر، افزون بر جلب رضایت و عواطف شوهر، موجب افزایش انگیزه مرد برای تلاش و تأمین آسایش خانواده می‌گردد. هم‌چنین موجب رضایت خاطر مرد از زندگی و احساس ارزشمندی در خانواده می‌شود (همان، ۱۳۱). امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

زن باید با اظهار علاقه و با دلربایی و آرایش در برابر شوهر، به گونه‌ای عمل کند که رضایت و خوشنودی شوهر جلب شود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵: ۲۳۷).

تفاوت‌های نگره جنسی و روحانی در عشق

سه تفاوت عمده و اصلی میان عاشق و معشوق، در دو نگره متفاوت از عشق ایجاد می‌شود:

۱- در نگره جنسی، ممکن است روزی عاشق، عاشق بودن خود را از دست بدهد و طبعاً معشوق هم از معشوق بودن می‌افتد؛ چون معشوق واقعی، «ویژگی»

معشوق است و اگر روزی معشوق ویژگی خود را از دست بدهد، عشق از میان می‌رود؛ اما در عشق روحانی این مسئله متصور نیست.

۲- در نگره جنسی، که قابل انطباق با (eros) یا «عشق گیرنده» از دیدگاه یونانیان است، معشوق آزاد نیست؛ اما در عشق روحانی، معشوق آزادی کامل دارد. در عشق گیرنده معشوق باید چنان رفتار کند و گفتار داشته باشد ... که آن ویژگی برای او محفوظ بماند و این معشوق را در قید و بند نگه می‌دارد. به همین جهت در این نوع عشق، معشوق خزانه‌دار یک ویژگی مخصوص است که باید حافظ آن باشد؛ اما در عشق روحانی، چون خود او معشوق است، آزاد است (ملکیان، بی تا: ۲۱۷).

۳- در عشق گیرنده، چون عاشق، آن «ویژگی» را از معشوق می‌خواسته، آینده برای او، اگر در یک جهت مخصوص سیر کند، مطلوب است، در غیر این صورت نه؛ اما در عشق روحانی، عاشق از زمان و سیر زمان بریده است (همان). نکته‌ای که در اینجا تأمل برانگیز است این‌که، نگره دوم از عشق یعنی عشق روحانی محدود به عشق بین زن و مرد نیست. به عنوان مثال، داستان عشق یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام را می‌توان از دیگر ابعاد عشق روحانی از منظر قرآن دانست.

این نوع عشق یا به تعبیر روانکاو آلمانی، اریک فروم، «عشق زایا»، نیرویی است که تحصیل آن در شمار هنرهای مشکل زندگی است. در این زمینه باید گفت که بین عشق مادر به فرزند و عشق روحانی یا عشق به مفاهیم دیگر فرق اساسی نیست، ماهیت همه آنها یکی است و تنها موضوعشان متفاوت است. ماهیت این گونه عشق به هر چه تعلق گیرد، مرکب از توجه، دلسوزی، مسئولیت، احترام و دانایی کامل به موضوع آن است (فروم، ۱۳۷۸: ۱۹۱).

۳- نگره الهی (از خدا تا به خدا)

عشق انسان به خدا، احساس تناسب با او، تحسینی خودجوش، علاقه‌ای فطری و حیرت و جذبه‌ای مقدس است که جان را به نور جمالش منور ساخته، به آن رنگ و صبغه‌ای الهی می‌دهد:

«رنگ خدایی [بپذیرید، رنگ ایمان و توحید و اسلام] و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟»^۱ (بقره/ ۱۳۸).

عشق الهی را به عنوان لب لباب هستی و گوهر شریف و یکدانه گیتی در عرفان و ادبیات عرفانی و یکی از عالی‌ترین مقام‌ها برشمرده‌اند. در کتب عرفانی و بعضی کتب فلسفی متمایل به عرفان مثل *اسفار*، بابی تحت عنوان «فی سریان العشق فی جمیع الموجودات» وجود دارد؛ یعنی معتقدند که عشق، حقیقتی است که در تمام ذرات وجود جریان و سریان دارد (مطهری، ۱۳۷۴: ۱۷۲).

به تصریح قرآن، این علاقه و محبت فطری به خداوند، ممکن است در زندگی به انحراف کشیده شود. تنها در سایه ایمان است که این عشق، از یک طرف سمت و سوی صحیح خود را پیدا می‌کند و از طرف دیگر، با قرار گرفتن در مسیر صحیح، حد اعلای خود را به نمایش می‌گذارد:

«و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] بر می‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند»^۲ (بقره/ ۱۶۵).

۱- «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...»

۲- «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»

می‌توان گفت در بینش قرآن، مسیر صحیح زندگی انسان در جهت مسیر خداوند و «ارجعی الی ربک» است و نتیجه این عشق آن جایی است که می‌تواند به اندازه‌ای به او نزدیک شود که تنها فاصله‌اش با او به اندازه دو کمان یا نزدیک‌تر باشد.^۱ (نجم / ۹)

ویژگی‌های عاشق و معشوق در عشق الهی

تفاوتی که در این مرتبه از عشق مشهود است، این که اظهار عشق و دوستی عاشق از سوی معشوق، بی‌پاسخ نمی‌ماند؛ او همه جا هست^۲ (حدید / ۴)؛ از رگ گردن هم نزدیک‌تر^۳ (ق / ۱۶). این مطلب به عاشق آرامش و امید می‌دهد. منطق این عشق در واقع «دوستشان دارد و دوستش می‌دارند»^۴ (مائده / ۵۴) است. قرآن، مختصات و ویژگی‌های عشق الهی و چگونگی معنادهی‌اش به زندگی را با ذکر نمونه و مصداق بیان می‌دارد. این نمونه‌ها، همان برگزیدگانی هستند که از جانبش، مأمور به تغییر جهت فکر و عمل در جوامع خویش بودند. کار بسیار بسیار دشواری که تنها کسانی خطر می‌کنند که حب الهی تمام وجودشان را فرا گرفته باشد.

از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام گرفته تا عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و موسی عَلَيْهِ السَّلَام و ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و ایوب عَلَيْهِ السَّلَام و یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همگی افرادی هستند که سر بر آستان عشق ربوبی نهاده‌اند.

۱- «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

۲- «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ».

۳- «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

۴- «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ».

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ یکی از این نمونه‌هاست؛ عاشقی که در دل و در درون خود، آتشی از معشوق دارد و بی پروا و ناآرام، گام به گام در جستجوی او می‌رود. ترک خانه پیش می‌گیرد و از این که از خودش رهایی یابد، هراسی به دل راه نمی‌دهد. برای رسیدن به خداوند و رضایت او، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند؛ چه آن گونه که با قوم خویش که پیشه‌شان بت‌گری و بت‌پرستی بود، جدال و محاجه می‌کند و از آنها دوری می‌گزیند، و چه در آن هنگام که مأمور به ذبح فرزند خویش می‌شود، بی لرزش دست، بی تزلزل دل و خالی از هر گونه تشویش خاطر، آن می‌کند که حق به وی فرموده و همه لحظه و همه جا، ثبات خود را در عشق اثبات می‌کند (محمدی، ۱۳۸۱: ۵۵).

آن هنگامی که نمرود بر وی خشم گرفت و او را به زبانه پرشراره آتش افکند و جبرئیل به سوی وی آمد و از او پرسید که آیا حاجتی داری؟ گفت: آری، اما به تونه - «اما الیک فلا و اما الی رب العالمین فنعم» - (العروسی الحویزی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۴۷۴) و این اوج اندیشه توحیدی وی را در سلوکی عاشقانه نشان می‌دهد که هیچ کس را جز او، عامل و فاعل نمی‌داند، و حتی بزرگی چون جبرئیل، ملک مقرب، فرشته امین و مخصوص خدا را نیز از این حیث سوا می‌بیند. این گونه است که حق، او را دارای قلب سلیم معرفی کرده، به عنوان دوست و خلیل خود برمی‌گزیند:

«و خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد»^۱ (النساء/ ۱۲۵).

عشق الهی یوسف نیز سومین بُعد داستان یوسف و حکایتی دیگر از

مفهوم عشق الهی است.

۱- «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا».

زمانی که او در سخت‌ترین شرایط، در برابر ابراز عشق زنی زیبا قرار می‌گیرد که او را به گناه می‌خواند، او نیز نام معشوقش را به زبان آورده، از او استمداد می‌طلبد:

«...گفت: پناه به خدا، او، پروردگار من است، به من جای نیکو داده است...»^۱ (یوسف/۲۳).

در موقعیت مشابه دیگر نیز زمانی که پای انتخاب دو مسیر کاملاً متفاوت به میان می‌آید، از لذت دنیایی آلوده به گناه، صرف‌نظر کرده، ترجیح می‌دهد وفاداری به خدا را اثبات کرده، نور علاقه و محبت به او را سالیان سال در سیاهچال زندان در سینه‌اش روشن نگه دارد:

«گفت: پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند...»^۲ (یوسف/۳۳).

این جمله، بیان حال یوسف در برابر تربیت الهی است که عرض می‌کند: الهی در جنب محبت تو، زندان را با رضای تو ترجیح می‌دهم بر لذت معصیت و دوری از تو (طباطبایی، همان: ۱۵۲).

آن‌گاه نیز که در مقام خزانه‌داری مصر است و برخوردار از نعمت دنیایی، در گفتگوش با خدا او را چنین می‌خواند: «تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی...»^۳ (یوسف / ۱۰۱) و خداوند یوسف را مخلص می‌خواند: «... او از بندگان مخلص ما بود»^۴ (یوسف/۲۴)؛ چرا که محبت الهی، یوسف و مانند او را وا

۱- «... قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ...».

۲. «قَالَ رَبُّ السُّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ».

۳- «أَنْتَ وَرَبِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

۴- «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ».

می‌دارد به این که چیزی را به جز آنچه خدا می‌خواهد، نخواهند و از نافرمانی او رویگردان شوند و شیطان را ناامید سازند:

«[شیطان] گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را»^۱ (ص / ۸۴ و ۸۳).

به این ترتیب، این گونه افراد، غرق در مسرتی هستند که غم و اندوهی با آن نیست، مشحون لذت و سروری هستند که آلوده به الم و ناراحتی نیست و غرق در امنیتی هستند که دیگر خوفی با آن نخواهد بود:

«آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند»^۲ (یونس / ۶۲).

در سبک زندگی همسران، عشق روحانی هنگامی که به بالاترین سطح و مرتبه خود برسد، عشق به حقیقت مطلق به خالق هستی، یعنی خداوند را در انسان ایجاد می‌کند و مبدل به عشق الهی می‌گردد. از این رو، هریک از همسران می‌توانند با ایفای نقش صحیح خود در زندگی و با الگوپذیری از سبک زندگی اسلامی - اخلاقی، به منزله شاه‌راهی برای وصول به عشق الهی باشند. این الگو این گونه ترسیم می‌شود که هرگونه رفتار و نشست و برخاست با همسر رنگ و بوی الهی به خود می‌گیرد و انسان را به این باور می‌رساند که ازدواج و همسررداری نیز هم‌چون سایر مؤلفه‌های حیات، از آموزه‌های الهی نشأت می‌گیرد.

براین اساس، رفتار فرد مسلمان با همسر، تحت تأثیر آموزه‌های دینی قرار می‌گیرد و خاستگاه باید و نبایدهای این رفتار، فرامین خداوند می‌شود که در

۱- «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ».

۲- «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخْوَفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

کلام الهی متجلی شده است؛ چرا که «اسلام ازدواج را مقدس می‌داند و به آن جنبه اخلاقی می‌دهد؛ با این که یک امر شهوانی است. و این، تنها امری است که با وجود این که پایه طبیعی و شهوانی دارد، جنبه اخلاقی نیز دارد. هر گزینه‌ای که اشباع شود، اشباع آن تأثیری در معنویت انسان ندارد، جز گزینه جنسی؛ لذا ازدواج از نظر اسلام، سنت و مستحب تعبیر شده است. یکی از علل آن این است که ازدواج اولین قدمی است که انسان از خودپرستی و خوددوستی به سوی غیردوستی برمی‌دارد. تجربه نشان داده است که افرادی که در تمام عمر به خاطر هدف‌های معنوی، مجرد زندگی کرده‌اند، در همه آنها یک نوع نقص ولو به صورت یک نوع خامی وجود داشته است» (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۴۸ و ۳۹۷).

انسان خدامحور بر این باور است که همه ابعاد حیات از جمله ازدواج و همسررداری، یک آموزه عبادی و ربانی است که از قداست برخوردار است و آنچه در کلام الهی متجلی شده است، فرامینی است لازم‌الاجرا که کمال انسانیت را خواهان است. از این رو، می‌کوشد تا در کوچک‌ترین رفتار و برخورد با همسر، از این دایره الهی-ربانی خارج نشود و سبک زندگی خود را در همه زمینه‌ها از جمله اخلاق و آداب همسررداری مطابق با آنچه خدا می‌خواهد، انتخاب کند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که سبک زندگی همسران، مجموعه‌ای از طرز تلقی‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، حالت‌ها و سلیقه‌های آنان در ارتباط با یکدیگر است که می‌توان آن‌ها را به حوزه‌های مختلف از جمله حوزه عاطفی تقسیم‌بندی کرد.

در اسلام برای تشکیل خانواده و ادامه و پویایی آن، استانداردهایی معرفی شده است. آشنایی با این استانداردها موجب می‌شود تا یک فرد مسلمان، معیارها و گزینه‌های جدیدی برای شکل‌دهی سبک زندگی خود در ابعاد مختلف از جمله در زمینه اخلاق همسراری و طریقه عشق‌ورزی به همسر به کار گیرد.

بدین ترتیب، محبت و مهربانی به همسر یکی از راه‌کارهای اساسی در شیرینی و شادکامی زندگی زناشویی و یکی از آموزه‌های اخلاقی اسلام در سبک زندگی همسران است.

مطابق با این آموزه‌ها، عاطفه و محبت بر انسان به حدی تأثیرگذار است که می‌تواند باعث تغییر نگرش و تغییر رفتار او نسبت به مسائل شود. محبت و ایثاری که قرآن با نام‌های مودت و رحمت، در کنار یکدیگر و با هم نام می‌برد، می‌تواند اشاره به همین مسئله باشد. محبت و انس قلبی دو جانبه (مودت) در زندگی زناشویی، می‌تواند سرانجام به جایی برسد که دیگر طرفین منتظر بازخورد از یکدیگر نباشند، بلکه با جان و دل و از سر ایثار، رحمت و شفقت خویش را به زندگی زناشویی عرضه دارند تا کانون گرم خانواده خویش را هم‌چنان محکم و استوار نگاه دارند.

قرار گرفتن دو فرد با دو شخصیت و دو تربیت در کنار یکدیگر برای زندگی مشترک، نیازمند جوشش پیوسته مؤدت و رحمت است؛ و این جوشش زمانی مفید است که در صورت‌های گوناگون خود را نشان دهد؛ بر زبان و گفتار، در سلوک و رفتار، و در کنش‌ها و واکنش‌ها.

در زندگی مشترک، ابراز علاقه و محبت نه فقط جلوه دوستی و پیوند درونی دارد، بلکه مایه نزدیکی بیشتر و تأمین نیازهای اساسی و امنیت خاطر و آرامش روابط است. روابط محبت‌مدار در زندگی خانوادگی، فضایی سالم و امن و پرنشاط برای زن و مرد فراهم می‌آورد و سبب می‌شود تا هریک از آنها به یاد داشته باشند که دوست بدارند همان‌گونه که دوست داشته می‌شوند. در این میان، آنچه آموزه‌های اسلامی بر آن تأکید دارد عشق‌ورزی، نه براساس داشته‌های ظاهری و جسمانی طرف مقابل، بلکه بر مبنای ویژگی‌های معنوی و تناسب روحانی است که ظاهر و جسمانیت را هم تحت پوشش خود قرار می‌دهد و در مسیر کمال، انسان را به عشق الهی پیوند می‌دهد.

منابع

• قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

منابع فارسی

۱. آزاد مهر، شهباز، ۱۳۷۹، تاریخ انبیاء، تهران: انتشارات بارید.
۲. انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۴۷، رسایل، تهران: انتشارات ارمغان.
۳. اونامونو، میگل د، ۱۳۸۰، درد جاودانگی، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات ناهید.
۴. بلاغی، عبدالحجه، ۱۳۴۵، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، قم: چاپخانه قم.
۵. بوسکالیا، لئو، ۱۳۸۹، زندگی، عشق و دیگر هیچ، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، تهران: انتشارات دایره.
۶. جعفری، محمدتقی، ۱۳۵۹، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: انتشارات فرهنگ اسلامی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷، شریعت در آئینه معرفت، قم: مرکز نشر اسراء.
۸. حیدری، مجتبی، ۱۳۸۵، دینداری و رضامندی خانوادگی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته.
۹. حسینی کاشفی، حسین، ۱۳۱۷، مواهب علیه (تفسیر حسینی کاشفی)، به تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: نشر اقبال.
۱۰. خلجی موحد، امان‌اله، ۱۳۸۳، روان‌شناسی در قرآن کریم، رشت: انتشارات کتاب مبین.
۱۱. سیف، علی‌اکبر، ۱۳۹۱، روان‌شناسی پرورشی، چاپ پنجاه و دوم، تهران: نشر دوران.

۱۲. عابدی، فداحسین، ۱۳۸۴، تفسیر تطبیقی آیه مودت، چاپ اول، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۳. فرانکل، ویکتور، ۱۳۶۶، پزشک و روح، ترجمه: فرخ سیف بهزاد، تهران: نشر ویس.
۱۴. فروم، اریک، ۱۳۷۸، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات مروارید.
۱۵. محمدی، کاظم، ۱۳۸۱، چشمه بقاء، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۶. مازلو، ابراهام، بی تا، روان شناسی عشق ورزیدن، ترجمه شیوا رویگران، تهران: انتشارات وحید.
۱۷. ملکیان، مصطفی، بی تا، جزوه بحث و بررسی پیرامون مسئله ایمان، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۰، قصه های قرآن، تدوین: حسین حسینی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. ———، ۱۳۸۶، تفسیر نمونه، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، انسان کامل، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات صدرا.
۲۱. ———، ۱۳۷۴، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ بیست و پنجم، تهران: انتشارات صدرا.
۲۲. ———، بی تا، اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، تهران: انتشارات صدرا.

۲۳. —، ۱۳۶۸، فطرت، تهران: انتشارات صدرا.
۲۴. نراقی، ملاحمد، ۱۳۸۷، معراج السعاده، ویرایش: محمدرضا سلیمانی، چاپ اول، بی جا، انتشارات خاتم الانبیاء.
۲۵. نراقی، مهدی، ۱۴۰۵، جامع السعادات، ترجمه جلال الدین مجتبی، تهران: حکمت.
۲۶. نوری، محمد، و همکاران، ۱۳۸۵، روانشناسی روابط عاشقانه، تهران: نشر نوین.

منابع عربی

۱. ابن فارس، احمد بن زکریا، ۱۴۲۲، معجم مقاییس اللغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، ۱۴۱۳، تفسیر القرآن العظیم، تعلیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن مسکویه، احمد بن محمد، بی تا، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، تحقیق: عماد هلالی، قم: طلیعه النور.
۴. ابن منظور، ۱۴۰۸، لسان العرب، الطبعة الاولى، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵. ابن عربی، محی الدین، بی تا، الفتوحات المکیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶. البغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۱۷، تفسیر البغوی (معالم التنزیل)، الطبعة الرابعة، ریاض: دار طیبه.
۷. الحر العاملی، ۱۴۱۲، وسائل الشیعه، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
۸. الرازی، فخر الدین، بی تا، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، الطبعة الثالثة، بی جا: بی نا.

۹. الراغب الاصفهاني، حسين بن محمد، بي تا، المفردات في غريب القرآن، تحقيق: محمد سعيد كيلاني، بيروت: دارالمعرفة.
۱۰. سيد قطب، ۱۴۱۵، في ضلال القرآن، الطبعة الخامسة و العشرون، بيروت: دارالشروق.
۱۱. الشوكاني، محمد بن علي، ۱۴۱۵، فتح القدير الجامع بين فني الروايه و الدرايه من علم التفسير، بيروت: دارالكتب العلمية.
۱۲. الشيرازي، محمد بن ابراهيم (ملاصدرا)، ۱۹۸۱، الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، بيروت: دار احياء التراث العربي.
۱۳. الطباطبائي، محمد حسين، ۱۴۱۲، الميزان في تفسير القرآن، الطبعة الخامسة، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
۱۴. الطوسي، محمد بن الحسن، بي تا، التبيان في تفسير القرآن، تحقيق: احمد حبيب قصير العاملي، بي جا: دار الاندلس.
۱۵. العروسي الحويزي، علي بن جمعه، ۱۴۲۲، نور الثقلين، تحقيق: سيد علي عاشور، بيروت: مؤسسه التاريخ العرب.
۱۶. غزالي، محمد بن محمد، بي تا، احياء علوم الدين، اشراف: شيخ عبدالعزيز سيروان، چاپ سوم، دارالقلم.
۱۷. الفيض كاشاني، بي تا، محسن، الصافي في تفسير القرآن، بيروت: مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
۱۸. القمي، علي بن ابراهيم، ۱۴۰۴، تفسير القمي، الطبعة الثالثه، قم: مؤسسه دارالكتاب للطباعة.
۱۹. مجلسي، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، بيروت: دار احياء التراث العربي.
۲۰. المصطفوي، حسن، ۱۳۶۸، التحقيقات في كلمات القرآن الكريم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.

۲۱. نوری طبرسی، حسین، ۱۴۰۸، مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.

منابع لاتین

1. Koenig H, Hand Bool of Religion and mental health, Academic Press,1998.
2. Risavy . CF .Effects of gender age social class and relationship satisfaction on love styles. Saint Louis university pub 1995.
3. Dwyer D. Interpersonal relationships .London : RoutledgePub: 2000.
4. -Cramer D. Dimensions of romantic love in British female adolescents. J SacPsychoL . 1992.
5. -Nicholas WC , Everett CA .Systematic family therapy .An integrative approach .New York: Guilford PRESS:1986.
6. -Hazen C, Shaver P. Attachment as an organizational framework for research on close relationship PsychoLInq.1987.

مقالات

۱. پناهی، علی احمد، شریفی، احمد حسین، زمستان ۱۳۸۸، «بایسته‌های اخلاقی همسران و نقش آن در تربیت فرزندان»، در: مجله معرفت اخلاقی، شماره ۱.
۲. کاویانی، محمد، تابستان ۱۳۹۰، «کمی‌سازی و سنجش سبک زندگی اسلامی»، در: مجله روان‌شناسی و دین، سال چهارم.